

أصول الدين على اعتقاد المهتدين

مشهور به:

# عقائد نسفي

اثر

نجم الدين ابوحفص عمر نسفي ماتريدي

(متوفى ٥٣٧ هـ)

ترجمه:

دكتور محمد عمر جويبا

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی بینات

Bayyinat.org

## پیشگفتار مترجم

عقائد نسفی در پهلوی رساله‌های «فقه اکبر» از امام اعظم ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ هـ) و «عقیده الطحاویه» از امام ابو جعفر طحاوی (متوفای ۳۲۱ هـ)، مهم‌ترین مرجع در اعتقاد اهل سنت و جماعت و به‌ویژه در مذهب حنفی-ماتریدی به‌شمار می‌رود.

این رساله را امام نجم الدین ابو حفص عمر نسفی (متوفای ۵۳۷ هـ) در سال ۵۳۵ هـ به درخواست سلطان سنجر سلجوقی تألیف کرده است. نجم الدین نسفی فقیه، متکلم، مفسر، محدث و ادیب قرن پنج و شش هجری در سمرقند بود، و از جمله مجتهدین بزرگ مذهب حنفی به‌شمار می‌رود. او نزد کسانی چون امام ابوالمعین میمون نسفی (متوفای ۵۰۸ هـ) نویسنده کتاب «تبصرة الأدلة» در کلام حنفی-ماتریدی، فخرالاسلام ابوالحسن بزدوی (متوفای ۴۸۲ هـ) نویسنده «کنز الوصول» در اصول الفقه حنفی، صدرالاسلام ابوالیسر بزدوی (متوفای ۴۹۳ هـ) نویسنده کتاب «أصول الدین» علم آموخته است.

از میان آثار متعددی که امام نسفی نوشته است، یکی از آن‌ها رساله کوچک «أصول الدین علی اعتقاد المہتدین» است که بنام عقائد نسفی شهرت پیدا کرده است. تا قرن ۱۷ میلادی، بیش از ۵۰ شرح و حاشیه بر این اثر نوشته شده بود، چنانکه کاتب چلبی فهرستی از آن‌ها را در «کشف الظنون» داده است. در این سه صد سال اخیر، حد اقل بیش از ده شرح و حاشیه دیگر نیز بر آن نوشته شده است. با آنکه گرایش کلامی عقائد نسفی بیشتر بسوی کلام ماتریدی است، اما شارحان و حاشیه‌نویسان آن نه تنها که حنفی‌ها و ماتریدی‌ها بوده بلکه شافعی‌ها و مالکی‌ها و اشعری‌ها را نیز دربر دارد. مشهورترین شرح بر عقائد نسفی، شرحی است که علامه سعدالدین تفتازانی هروی (۷۲۲-۷۹۲ هـ) نوشته است. بالنوبه بر شرح تفتازانی ده‌ها حاشیه و شرح دیگر نوشته شده است.

در تمامی منابع اولیه (تذکره‌ها و طبقات)، این رساله به نام امام نجم الدین ابو حفص عمر نسفی درج گردیده است. اما یک تعداد اندکی از حاشیه‌نویسان در نسبت این اثر به امام ابو حفص نسفی تردید ورزیده‌اند. بعضی‌ها آن را به امام ابوالمعین میمون نسفی نسبت داده‌اند، زیرا عقائد نسفی به کلی خلاصه «التمهید لقواعد التوحید» نوشته ابوالمعین نسفی است. اما طبیعی است که ابو حفص نسفی از ابوالمعین نسفی سخت متأثر بوده باشد، زیرا نزد او به شاگردی نشسته است. کاتب چلبی با آنکه همین مشابهت میان عقائد نسفی و التمهید لقواعد

التوحید را می‌دانست، باز هم در نسبت دادن عقائد نسفی به ابوحفص نسفی تردیدی نداشته است.

بعضی دیگر این اثر را به ابوالفضل محمد بن محمد نسفی معروف به برهان‌الدین نسفی (متوفای ۶۸۷ هـ) - که در کلام پیرو مکتب اشعری بود - نسبت می‌دهند. در حالی که امام تفتازانی هروی که که تنها دو صد سال پس از ابوحفص نسفی و تنها یک قرن پس ازین برهان‌الدین نسفی نامبرده می‌زیسته است، در نسبت این اثر به ابوحفص نسفی تردیدی نداشت، و در شرح خود به صراحت می‌نویسد که: «این کتاب مختصری که به [نام] عقائد نامیده می‌شود، اثری است از امام بلندهمت، پیشوای علمای اسلامی، نجم‌المله والدین عمر نسفی».

به هر حال، کسانی که به نسبت این اثر به نجم‌الدین ابوحفص نسفی تردید نموده‌اند از غرب جهان اسلام بودند و چندین قرن بعد این مسئله را طرح کردند. و این‌ها از موجودیت ترجمه فارسی این اثر که توسط برهان‌الدین مرغینانی (متوفای ۵۹۳ هـ)، شاگرد امام نسفی، روایت شده است اطلاعی نداشتند. برهان‌الدین مرغینانی حکایت می‌کند که امام نجم‌الدین نسفی متن «عقائد نسفی» را در پاسخ به تقاضای سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۳۵ هـ نوشت، و همه علمای سمرقند در زیر آن تصدیق نمودند. بر اساس این معلومات، «عقائد نسفی» در پایان عمر او - یعنی دو سال قبل از وفاتش - نوشته شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> برهان‌الدین مرغینانی می‌نویسد که در سال ۵۳۵ هـ سلطان سنجر سلجوقی به سمرقند رفته بود، و حاکم ولایت سیستان، امیر ابوالفضل، نیز او را همراهی می‌کرد. در مجلسی که سلطان سنجر با علما، قضات و شیوخ شهر سمرقند داشت، امیر سیستان از «ائمه» و علمای سمرقند درخواست کرد تا رساله‌ای در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت بنویسند، و در اخیر آن همه امضاء کنند، تا آن را با خود به سیستان ببرد و هر که در آنجا خلاف آن سخن گوید، مجازاتش کند. علمای سمرقند این تقاضایش را «اجابت کردند، و همه ائمه به خواجه امام نجم‌الدین [نسفی] رحمه الله اشارت کردند، تا وی بنوشت و ائمه در تصویب آن، خطوط خویش در آخر ثبت کردند.» برهان‌الدین مرغینانی اسم یازده تن از علمایی را که در زیر آن امضاء و تصدیق کردند نقل می‌کند، که در آن جمله نام «شیخ‌الاسلام علاء‌الدین محمد بن عبدالحمید اسمندی سمرقندی» و «ناصرالدین ابوالقاسم حسنی سمرقندی» - از جمله علمای مشهور سمرقند در قرن ۶ و صاحب تألیفات متعدد - نیز شامل است. و سپس می‌نویسد: «و این بنده ضعیف این نسخه را به غنیمت داشت، و بر مُصَنَّف - و همان خواجه امام نجم‌الدین است - برخواند و تصحیح کرد.»

نسخه این رساله در سال ۷۹۵ هـ به دست محمد حافظ بخاری، مشهور به «خواجه پارسا»، کتابت شده است. این نسخه در سال ۱۳۳۰ خورشیدی توسط فکری سلجوقی در هرات پیدا و تثبیت گردید و حالا در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران موجود است. متن کامل این رساله فارسی را محمد عمر جويا تصحیح

افزون بر آن، متن عربی این رساله در یکی از کتاب‌های دایرة المعارفی نجم الدین نسفی بنام «مطلع النجوم ومجمع العلوم» درج گردیده است، که هیچ شک و شبهتی را در نسبت این رساله به نجم الدین نسفی باقی نمی‌گذارد. در مطلع النجوم و مجمع العلوم، رساله عقائد نسفی با عنوان «أصول الدین علی اعتقاد المهتدین» نوشته شده است. نسخه خطی مطلع النجوم در سال ۷۶۴ هـ در سمرقند کتابت شده، و فعلاً در انستیتوت ابوریحان البیرونی (جزو اکادمی علوم ازبکستان) در شهر تاشکند با شماره ۱۴۶۲ نگهداری می‌شود.

\*\*\*\*\*

ترجمه حاضر بر اساس دو نسخه عقائد نسفی که در بالا تذکر دادم - یعنی، (۱) متن عربی رساله که در کتاب دایرة المعارفی نجم الدین نسفی بنام «مطلع النجوم ومجمع العلوم» نقل گردیده، و (۲) نسخه فارسی عقائد نسفی که توسط برهان الدین مرغینانی روایت گردیده - تهیه گردیده است،<sup>۱</sup> و نیز با متن معمول این رساله که در «شرح عقائد نسفی» از سعدالدین تفتازانی<sup>۲</sup> نقل شده مطابقت داده شده است. تفاوت‌هایی که در متن این سه نسخه وجود دارند بحیث نسخه‌بدل‌ها در پاورقی‌ها تذکر داده می‌شوند.

نسخه اولی بحیث نسخه اساس قرار داده شده، و نسخه دوم - یعنی نسخه فارسی عقائد نسفی - با علامت «فا»، و متن منقول در شرح تفتازانی با علامت «ش» نشان‌گذاری گردیده‌اند.

دکتور عمر جويا

۱۳ حمل ۱۴۰۲ هـ ش

نموده و با عنوان «[بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت](#)» در وبسایت بینات (Bayyinat.org) به نشر رسیده است.

<sup>۱</sup> چون رساله فارسی عقائد نسفی به زبان فارسی کهن نوشته شده است و برای خوانندگان معاصر کمی نامأنوس جلوه می‌کند، در اینجا تصمیم گرفتیم تا ترجمه معاصر این اثر را بر اساس متن عربی که در شماره (۱) تذکر دادم تهیه کنم و نیز آن را با متن فارسی این رساله (۲) مطابقت دهم.

<sup>۲</sup> از چاپ «شرح العقائد النسفیة» که دار إحياء التراث العربی (بیروت) در سال ۲۰۱۴ م با تصحیح علی کمال به نشر رسانده است استفاده گردیده است.

## عقائد نسفی

### «أصول الدین علی اعتقاد المهتدین»

امام نجم الدین ابو حفص عمر نسفی

اهل حق گفته اند:

[۱.] حقیقت چیزها ثابت است، و علم به آن - برخلاف [سخن] سوفسطائیان<sup>۱</sup> - تحقق پذیر است.

[۲.] اسباب علم برای مردم به سه گونه است: حواس پنجگانه،<sup>۲</sup> اخبار راست، و عقل.

[۳.] حواس عبارت اند از: <sup>۳</sup> شنوایی، بینایی، بویایی، ذائقه و لامسه. بوسیله هر یک از اینها می توان بر آنچه که از برای آن آفریده شده اند آگاه شد.

[۴.] خبر راست به دو نوع است. نخستین آن خبر متواتر است؛ و آن خبری است که از زبان [تعداد انبوهی از] مردم ثابت شده باشد طوری که توطئه [دسته جمعی] ایشان از حیث دروغگویی در آن [عقلاً] قابل تصور نباشد. این نوع خبر «علم ضروری» [و یقینی] را به بار می آورد، مانند علم درباره پادشاهان گذشته در زمانه های پیشین، و یا علم درباره سرزمین های دور.

[۵.] نوع دوم، خبری [از جانب] پیامبر است که با معجزه تأیید گردیده باشد، و این «علم استدلالی» را به بار می آورد. علمی که بوسیله این نوع خبر ثابت می شود همانند علم ضروری است، ازین لحاظ که بر یقین استوار است و ثابت می باشد.

[۶.] عقل نیز سبب علم می باشد. آنچه که بگونه بدیهی ثابت گشته باشد<sup>۴</sup> «علم ضروری» نامیده می شود، مانند علم بر اینکه هر چیز از جزو خویش بزرگتر است. و اما آنچه که با استدلال ثابت گردیده باشد «علم اکتسابی» نامیده می شود.

<sup>۱</sup> برای تعریف سوفسطائیان، به پاورقی شماره ۲۰ در بخش ۲ کتاب حاضر مراجعه کنید.

<sup>۲</sup> ش: حواس سالم.

<sup>۳</sup> ش: حواس پنج گونه اند.

- [۷.] نزد اهل حق، الهام از جمله اسباب معرفت به کنه اشیاء نیست.
- [۸.] جهان با همه اجزای آن از نو پدید آمده است، چون از اعیان و اعراض تشکیل شده است. اعیان [موجوداتی اند که] به ذات خود قائم اند؛ آن‌ها یا مرکب اند، یا جزئی غیر قابل تجزیه - یعنی جوهر - اند.<sup>۵</sup> و اما عَرَض آنست که به خودی خود نیاید، و در اجسام و جواهر پدید آید، مانند رنگ‌ها، اکوان،<sup>۶</sup> مزه‌ها و بوی‌ها.
- [۹.] پدیدآورنده جهان خدای تعالی است؛ [آن خدای] یگانه، قدیم، زنده، توانا، دانا، شنوا، بینا، خواسته‌ور و اراده‌کننده.<sup>۷</sup>
- [۱۰.] خداوند عَرَض نیست، جسم نیست، جوهر نیست، دارای صورت نیست، حد ندارد، کمیت ندارد، [ذات او] دارای پاره‌ها و مرکب از اجزا نیست، او متناهی نیست، و موصوف به ماهیت و کیفیت نیست.
- [۱۱.] او در مکان جاگیرنده نیست،<sup>۸</sup> و زمان بر او جاری شونده نیست.<sup>۹</sup>
- [۱۲.] هیچ چیزی به او همانند نیست.
- [۱۳.] هیچ چیز از علم و قدرت او بیرون نیست.
- [۱۴.] او راست صفات ازلی، که قائم به ذات او می‌باشند. این صفات نه خود ذات او استند و نه غیر ذات او.
- [۱۵.] صفاتش عبارت اند از: علم، قدرت، حیات، توانایی، شنوایی، بینایی، اراده، خواست، فعل، آفرینش، روزی دادن، و کلام.

<sup>۴</sup> یعنی، آنچه که بر «مقدمات بدیہی» یا «مقدمات کلی عقلی» استوار باشد.

<sup>۵</sup> ش: آن‌ها یا مرکب اند، که عبارت از جسم است، یا غیرمرکب اند مانند جوهر که جزئی غیرقابل تجزیه است.

<sup>۶</sup> برای تعریف اکوان، به پاورقی شماره ۱۰ در بخش ۳،۱ این کتاب مراجعه کنید.

<sup>۷</sup> فا: + «و حکیم».

<sup>۸</sup> فا: «وی متمکن در مکان نی، و با مکان نی، و بر مکان نی. و وی بُود و مکان نی، و مکان آفرید و وی را به مکان حاجت نی.»

<sup>۹</sup> فا: «تغییر بر وی روا نی، و زمان را به وی تعلق نی. و وی بُود و زمان نی، و زمان آفرید و وی را به زمان حاجت نی.»

[۱۶]. او متکلم به کلامی است که وی را صفت ازلی است. کلام او از جنس حرف و آواز نیست، بلکه صفتی ست نفی کننده خاموشی و گنگی.

[۱۷]. خدای تعالی با کلام خود سخن می گوید؛ امر می کند، نهی می کند، و خبر می دهد.<sup>۱۰</sup>

[۱۸]. قرآن کلام خداوند است و غیر مخلوق. قرآن نوشته شده در مصحف های ما، یادگرفته شده در دل های ما، خوانده شده بر زبان های ما، و شنوده شده به گوش های ما، بدون اینکه در این ها حلول بیابد.

[۱۹]. تکوین صفت ازلی خداوند است، و آن عبارت از آفرینش جهان و هر جزوی از اجزای آن - حین موجود بودن آن - است.<sup>۱۱</sup> نزد ما، تکوین یا آفرینش عین مکون یا آفریده نیست.

[۲۰]. اراده صفت ازلی خداوند است، که قائم به ذات او تعالی می باشد.<sup>۱۲</sup>

[۲۱]. دیدار خدای تعالی از لحاظ عقل جائز و از لحاظ نقل واجب است. دلیل سمعی وارده [از قرآن و حدیث] دیدار خدای تعالی را در روز آخرت برای مؤمنان ثابت می سازد.<sup>۱۳</sup>

[۲۲]. پس خداوند دیده می شود اما نه در مکان، نه در جهت، نه بگونه رو به رو گشتن، نه در اثر بهم پیوستن شعاع، یا نه اینکه مسافتی میان بنده و خدای تعالی وجود داشته باشد.<sup>۱۴</sup>

[۲۳]. خدای تعالی آفریننده افعال بندگان است؛ چه از کفر باشد یا ایمان، چه از طاعت باشد یا عصیان.

[۲۴]. همه افعال بندگان به اراده، خواست، حکم، قضا و تقدیر او تعالی صورت می گیرند.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۰</sup> فا : + «و وعدکنده و وعیدکننده».

<sup>۱۱</sup> ش: همانگونه که خداوند بودن آن را دانسته است و اراده کرده است.

<sup>۱۲</sup> فا : + «ارادت و مشیت هر دو یکی است».

<sup>۱۳</sup> فا : + «و ایشان در بهشت باشند».

<sup>۱۴</sup> فا : + «ببینند مر خدای را عزوجل بی چون و بی چگونه».

[۲۵]. بندگان را افعال اختیاری است، که از برای آن پاداش داده می‌شوند و عذاب می‌گردند.

[۲۶]. کردار نیکوی بندگان به رضا [و خشنودی] او تعالی می‌باشند، و کردار زشت آن‌ها به خشنودی او نمی‌باشند.

[۲۷]. استطاعت با فعل [همزمان] است،<sup>۱۶</sup> و آن عبارت از توانمندی‌ای است که بواسطه آن فعل انجام می‌گردد. این واژه برای سلامتی اسباب، آلات و اندام نیز بکار می‌رود.

[۲۸]. درست‌ی مکلفیت [به کردار نیک] بنا بر همین استطاعت [یعنی، سلامتی آلات] است. و بنده برای کاری مکلف نیست که از توان او بیرون باشد.

[۲۹]. آنچه از درد پس از وارد شدن ضربه در وجود انسان پدید می‌آید، یا شکست در پیاله‌ای که در اثر شکستادن انسان رخ می‌دهد، و دیگر آثار مشابه، همه توسط خداوند متعال آفریده می‌شوند، و بنده در خلقت آن‌ها آفرینشی ندارد.

[۳۰]. شخص مقتول با اجل [و مرگ] خویش می‌میرد، و [انسان را] تنها یک اجل است.<sup>۱۷</sup>

[۳۱]. حرام [نیز] روزی است. هرکس روزی خودش را بدست می‌آورد، چه حلال باشد چه حرام. و ممکن نیست که انسان روزی خودش را نخورد یا کسی دیگر روزی‌اش را بخورد.

[۳۲]. خدای عزوجل گمراه کند آن را که خواهد و هدایت نماید آن را که خواهد.

[۳۳]. کاری که از برای صلاح بندگان بهترین باشد [رعایت کردن آن] بر خداوند متعال لازم نیست.

[۳۴]. عذاب قبر برای کافران و بعضی مومنان گنهکار، آسودگی اهل طاعت در قبر، و پرسش نکیر و منکر بر اساس دلائل سمعی ثابت گشته اند.

<sup>۱۵</sup> فا : + «و به تدبیر وی».

<sup>۱۶</sup> فا : «استطاعت فعل، با فعل بُود. پیش از وی نی، و سپس از وی نی».

<sup>۱۷</sup> ش : + «و مرگ که قائم در مرده است توسط خداوند آفریده می‌شود، و بنده هیچ تداخلی در خلقت یا کسب آن ندارد».



[۳۵]. زنده شدن پس از مرگ حق است، نامه [اعمال] خواندن حق است،<sup>۱۸</sup> وزن کردار نیک و بد [حق است، کتاب حق است، سوال [پروردگار از کرده‌های بندگان] حق است،<sup>۱۹</sup> حوض حق است، و [پل] صراط حق است.

[۳۶]. بهشت حق است، و دوزخ حق است. بهشت و دوزخ آفریده شده اند و هر دو امروز موجود اند. بهشت و دوزخ جاودان می‌مانند، نه خود آن‌ها و نه اهل آن‌ها فنا می‌گردند.

[۳۷]. گناه کبیره بنده مومن را از ایمان بیرون نمی‌سازد و او را به کفر داخل نمی‌سازد.

[۳۸]. خدای تعالی شرک را نمی‌بخشد، و به غیر از شرک هر گناه کبیره و صغیره را برای کسی که بخواهد می‌آمزد.

[۳۹]. عذاب کردن بخاطر گناه خورد و بخشودن گناه بزرگ تا زمانی که [بنده] آن را حلال نشمارد جواز دارد، زیرا حلال دانستن حرام [از جمله] کفر است.

[۴۰]. شفاعت پیغمبران و برگزیدگان در حق مرتکبین گناه کبیره بر اساس اخبار ثابت است.

[۴۱]. مؤمنانی که دچار گناه کبیره می‌باشند جاودان در دوزخ نمی‌مانند.<sup>۲۰</sup>

[۴۲]. ایمان عبارت از تصدیق دل است بدانچه از خدای تعالی آمده است،<sup>۲۱</sup> و اقرار به آن.

[۴۳]. اعمال همانا طاعات است، که به ذات خود ازدیاد می‌یابند، ولی ایمان زیاد و کم نمی‌گردد.<sup>۲۲</sup>

[۴۴]. ایمان و اسلام هر دو یکی است.<sup>۲۳</sup>

<sup>۱۸</sup> «نامه [اعمال] خواندن حق است» تنها در نسخه اساس و در نسخه فارسی تذکر رفته، و در ش نیست.

<sup>۱۹</sup> پروردگار متعال می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسُئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱﴾ ﴿عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ «و قسم به پروردگارت که البته از همه ایشان سوال کنیم. از آنچه می‌کردند.» [الحجر: ۹۲-۹۳].

<sup>۲۰</sup> ش: + با آنکه اگر بدون توبه کردن نیز بمیرند.

<sup>۲۱</sup> ش: ایمان عبارت از تصدیق کردن آنچه است که از خدای تعالی به نبی علیه الصلاة والسلام آمده است.

<sup>۲۲</sup> در ش نیست.

[۴۴]. هرگاه از بنده تصدیق و اقرار درست شد، برایش روا است که بگوید «من حقا مؤمنم» و نشاید که بگوید «من مؤمنم إن شاء الله». ۲۴

[۴۵]. سعید [یا نیک‌بخت] ممکن است شقی [و بدبخت] گردد، و بدبخت ممکن است نیک‌بخت گردد. این تغییر در نیک‌بختی و بدبختی [بنده] رخ می‌دهد، نه در نیک‌بخت گردانیدن و بدبخت گردانیدن [از جانب خداوند]، زیرا این دو از صفات خداوند هستند، و بر خداوند و در صفات او هرگز تغییر [و دگرگونی] رخ نمی‌دهد. ۲۵

[۴۶]. در فرورستاند پیامبران حکمتی است. خدای تعالی پیامبران را از میان مردم برای مردم، مژده‌دهنده و بیم‌دهنده و روشن‌کننده چیزهایی که از امور دنیا و دین دانستن آن‌ها برای مردم نیاز است، فرورستاد. و ایشان را با معجزاتی که ناقض روند عادی [طبیعت] بودند یاری بخشید.

[۴۷]. نخستین پیامبران آدم علیه السلام و واپسین آن‌ها محمد مصطفی ﷺ بودند.

[۴۸]. تعداد پیامبران در بعضی احادیث بیان گردیده است، اما درست‌تر اینست که تعداد شان را به یک عدد خاص محدود نسازیم، چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ «از انبیاء کسانی اند که قصه ایشان با تو گفتیم، از ایشان کسانی اند که قصه ایشان با تو نگفتیم» [غافر: ۷۸]. و با ذکر کردن عددی نمی‌توان از این ایمن بود که کسی را که در جمله ایشان نباشد در میان آن‌ها شامل سازیم و یا کسی را که از ایشان نباشد در بین آن‌ها شامل کنیم. ۲۶

[۴۹]. همه انبیاء پیام آورندگان و ابلاغ‌کنندگان از جانب خدای تعالی و پنددهندگان راستگو بودند.

[۵۰]. برترین پیامبران محمد مصطفی ﷺ است.

<sup>۲۳</sup> فا: «ایمان و اسلام هر دو یکی است؛ هرکه مؤمن بود مسلمان بود، و هرکه مسلمان بود مؤمن بود. و این نبود که کسی مؤمن بود مسلمان نی، یا مسلمان بود مؤمن نی.»

<sup>۲۴</sup> فا: + «چه این تعلیق بود، و تعلیق تحقیق را باطل کند. [آیا] نبینی اگر [کسی] گوید «زن وی طلاق إن شاء الله» یا «بنده وی آزاد إن شاء الله»، آن طلاق نه افتد و آن آزادی نی؟!»

<sup>۲۵</sup> این بحث را در فصل «نفی شکاکیت در ایمان» در بخش ۶،۴ این کتاب دنبال کنید.

<sup>۲۶</sup> فا: + «و چون مطلق گویی که «به همه انبیا و رسل گرویدم»، همه در آن اند و خطر زیادت و نقصان نبود.»

[۵۱] فرشتگان بندگان خدای تعالی استند که به فرمان او عمل می‌کنند، و به مرد و زن صفت شده نمی‌توانند.

[۵۲] خدای تعالی را کتاب‌هایی است که به پیامبران فرستاده است. و در آن‌ها امر و نهی، و وعد و وعید<sup>۲۷</sup> خود را بیان کرده است.

[۵۳] معراج محمد رسول الله ﷺ در بیداری، با بردن شخصِ وی به آسمان، تا آنجا که خواست، حق است.

[۵۴] کرامات اولیاء حق است. خداوند متعال کرامت را برای ولی [و دوست خویش] به گونه‌ای که ناقض روند عادی [طبیعت] باشد پدید می‌آورد، مانند پیمودن مسافت دور در مدت‌زمان کوتاه، پدید آوردن نان و نوشابه و پوشاک در موقع نیازمندی، راه رفتن بر روی آب، رفتن در هوا، سخن گفتن جماد و گنگ، دفع بلای روی آورده و رستن از چنگ دشمنان،<sup>۲۸</sup> و مانند این‌ها.

[۵۵] کرامت [در واقع] معجزه‌ای برای پیامبر است که برای فردی از امت‌اش کرامت دست داده است. زیرا ازین معلوم می‌شود که او ولی خداوند است، چون او هیچگاهی ولی بوده نمی‌تواند اگر در دیانت خود راستکار نباشد، و دیانت‌اش همانا اقرار کردن به رسالت پیامبر است.

[۵۶] بهترین آدمیان پس از انبیاء<sup>۲۹</sup> ابوبکر صدیق، سپس عمر فاروق، سپس عثمان ذوالنورین، و سپس علی مرتضی رضی الله عنهم استند. خلافت ایشان نیز به همین ترتیب بوده است.

[۵۷] خلافت برای مدت سی سال بود، و پس از آن پادشاهی و امارت بوده است.

[۵۸] مسلمانان ناگزیر باید امامی [یا پادشاهی] داشته باشند تا به تنفیذ احکام، اقامه حدود [دین]، نگهداشت مرز [کشور]، تجهیز لشکر، اخذ [و توزیع] صدقات، سرکوب مهاجمین و دزدان و راهزنان، برپای داشتن نمازهای آدینه و عید، حل و فصل منازعاتی که

<sup>۲۷</sup> وعد و وعید: نوید و بیم. وعده پاداش و وعده عذاب.

<sup>۲۸</sup> «دفع بلای روی آورده و رستن از چنگ دشمنان» در نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی فارسی هردو تذکر رفته اند، اما در ش نیست.

<sup>۲۹</sup> ش: پس از نبی ما.

میان مردم رخ می‌دهد، پذیرفتن شهادت برای حقوق [مردم]، برگزاری ازدواج آنانی که سرپرستی ندارند، توزیع غنیمت‌ها و غیره کارها بپردازد.

[۵۹]. امام می‌باید که آشکار باشد و نه پنهان، و نه اینکه مردم در انتظار آمدنش [در آینده] باشند. همچنان، او باید از قوم قریش باشد، و روا نیست از قوم دیگری باشد. ولی این مشخص نشده است که او از بنی‌هاشم یا از اولادگان علی رضی الله عنه باشد.

[۶۰]. شرط نیست که امام [یا پادشاه] شخص معصوم باشد و نه اینکه برترین اهل زمانه خود باشد. بلکه شرط اینست که شایستگی مطلق و کامل ولایت [و دولت‌داری] را داشته باشد، و سیاستمداری باشد که توانایی تنفید احکام را داشته باشد و از مرزهای سرزمین اسلام حفاظت کند، و حق مظلوم را از ظالم بتواند بستاند.

[۶۱]. امام با [دچار گشتن به] فسق<sup>۳۰</sup> معزول نمی‌گردد.

[۶۲]. نماز خواندن پُشت هر نیکوکار و بدکردار روا است، و بر [جنازه] هر نیکوکار و بدکار نماز خوانده می‌شود.

[۶۳]. یادآوری از صحابه تنها با نیکویی باید شود.<sup>۳۱</sup> ما به بهشتی بودن ده صحابی که پیامبر ﷺ ایشان را به بهشت مزدگانی داد گواهی می‌دهیم.<sup>۳۲</sup>

[۶۴]. ما مسح بر موزه را در حَضَر<sup>۳۳</sup> و در سفر روا می‌دانیم.<sup>۳۴</sup>

[۶۵]. ما نبیذِ جَرَه<sup>۳۵</sup> را حرام نمی‌پنداریم.<sup>۳۶</sup>

<sup>۳۰</sup> ش: فسق و ظلم.

<sup>۳۱</sup> فا: + «و کسی از ایشان عیبی نگوید».

<sup>۳۲</sup> فا: «و گواهی دهد مر آن ده یار را که مصطفی علیه السلام مر ایشان را گواهی داد به بهشت و جزای بسیار: ابوبکر صدیق را، و عمر فاروق را، و عثمان عفان را، و علی بن ابی طالب را، و طلحه را، و زبیر را، و عبدالرحمن بن عوف را، و سعد بن ابی وقاص را، و سعید بن زید را، و ابوعبیده بن جراح را، رضی الله عنهم.»  
<sup>۳۳</sup> حضر: حضور داشتن در خانه یا شهر.

<sup>۳۴</sup> مسح بر موزه به این دلیل ذکر گردیده چون این امر بر اساس احادیث متواتر ثابت شده است. بنابراین، این تذکر کنایه برای این است که ما احادیث متواتر را می‌پذیریم.

<sup>۳۵</sup> در نسخه‌ی اساس «نبیذ الجره» و در نسخه‌ی فارسی «نبیذ جره» ذکر گردیده، ولیکن در نسخه‌ی ش «نبیذ التمر» یعنی نبیذ خرما ذکر گردیده است. جره به معنی کوزه و سبوی است.

[۶۶]. هیچ ولی اصلاً به درجه انبیاء نمی‌رسد. و بنده هیچگاهی به مقامی نمی‌رسد که امر و نهی از گردن او ساقط شود.

[۶۷]. نصوص به ظاهر آن‌ها حمل می‌شود.<sup>۳۷</sup> برگرداندن آن‌ها به معانی‌ای که باطنیه<sup>۳۸</sup> ادعا دارند الحاد و کفر است. و رد کردن نصوص کفر است.

[۶۸]. حلال دانستن گناه کفر است، و سبک داشتن [حکم] آن کفر است.<sup>۳۹</sup>

[۶۹]. استهزا بر شریعت کفر است.

[۷۰]. نوید بودن از خداوند کفر است. و [خود را] ایمن دانستن از خداوند کفر است.<sup>۴۰</sup>

<sup>۳۶</sup> سعدالدین تفتازانی در شرح آن می‌نویسد: «آن عبارت از تخمیر کردن خرما یا کشمش در آب است، و آن را در ظرف سفالی نگهدارند تا آنکه در آن مزه تیز پدید آید چنانکه در آب‌جو است. به نظر می‌رسد که در آغاز اسلام از نیبذ نهی شده بود، چون جره [یا سبوی] برای نگهداری شراب بکار می‌رفت. اما سپس منسوخ گشت. پس عدم تحریم نیبذ به قاعده اهل سنت و جماعت تبدیل گشت خلاف اهل تشیع. این [حکم] برخلاف آن [نیبذی] است که که قوی و مسکر [یعنی نشه‌آور] شده باشد. زیرا حرام بودن آن، چه به مقدار کم یا چه به مقدار زیاد آن، سخنی است که اکثریت اهل سنت و جماعت آن را پذیرفته اند.»

<sup>۳۷</sup> سعدالدین تفتازانی در شرح آن می‌نویسد:

«نصوص کتاب و سنت بر ظواهر آن‌ها حمل می‌شود مگر اینکه دلیل قطعی آن‌ها را از ظاهر شان بگرداند، مانند آیاتی که ظاهر آن‌ها مُشعر بر جسمانیت و مانند آن بوده باشد. و نباید گفت که این‌ها از نصوص نیستند، بلکه از آیات متشابه اند. زیرا ما می‌گوئیم که مراد از نص در اینجا، آن چیزی نیست که مقابل ظاهر است و یا مُفسَّر و مُحکم است، بلکه اقسام نظم را بنابر آنچه متعارف است دربر می‌گیرد.

پس عدول از آن‌ها، یعنی از ظواهر، به معانی‌ای که اهل باطن آن‌ها را ادعا می‌کنند - و آنان ملاحظه یا باطنیه اند - و ادعا می‌کنند که نصوص به معانی ظاهری آن‌ها نیستند بلکه آن‌ها را معانی باطنی هست، و آن را جز امام نمی‌شناسد [باطل است]. و قصد شان به این گفتار، نفی شریعت به طور کلی است و الحاد است، یعنی میل و عدول از اسلام است و پیوند و اتصاف به کفر دارد، زیرا به نوعی تکذیب پیامبر ﷺ است در [اخبار] آنچه که آمدنش را به ضرورت می‌دانست.

و اما آنچه بعضی از محققان بر این رفته اند که این نصوص محمول به ظواهر شان استند، و با این همه در آن‌ها اشاراتی خفی است که بر ارباب سلوک [در عرفان و تصوف] منکشف می‌شود، طوری که مطابقت میان آن‌ها و ظواهر مورد نظر ممکن است، این از کمال ایمان و محض معرفت است.» (شرح عقائد نسفی: ص

۱۵۴-۱۵۳)

<sup>۳۸</sup> باطنیه: اسماعیلیه.

<sup>۳۹</sup> فا: حلال داشتن گناه کفر است.

[۷۱]. تصدیق کردن کاهن بدانچه از غیب خبر دهد کفر است.

[۷۲]. معدوم، شیء نیست.<sup>۴۱</sup>

[۷۳]. در دعای زندگان برای مردگان و صدقه دادن شان برای آنها، مردگان را نفع است.

[۷۴]. خدای تعالی اجابت کننده دعاهای بندگان است و برآورنده حاجات است.

[۷۵]. آنچه پیامبر ﷺ از نشانه‌های قیامت - منجمله بیرون آمدن دجال، دابة الارض و یاجوج و مأجوج، پائین شدن عیسی علیه السلام از آسمان، و برآمدن آفتاب از مغرب - خبر داده است، همه حق اند.

[۷۶]. مجتهد شاید درست باشد، و شاید خطا کند.

[۷۷]. پیامبران آدمیان برتر از پیامبران فرشتگان اند، و پیامبران فرشتگان برتر از عوام آدمیان [مؤمن] اند، و عوام آدمیان [مؤمن] برتر از عوام فرشتگان اند.

و خداوند بهتر می‌داند.

<sup>۴۰</sup> ش: نومید بودن از رحمت خداوند کفر است. و [خود را] ایمن دانستن از عذاب خداوند کفر است.

<sup>۴۱</sup> شرح بیش‌تر این مسئله را در «فصل اند باب معدوم» در بخش ۵، ۶ در این کتاب بنگرید.